تسلیت روحانی و ظریف

در پی درگذشت محمدرضا شجریان استاد آواز ایران، افراد، سازمان‌ها و نهادهای مختلف پیام تسلیت صادر کردند.

حسن روحانی، رئیس جمهور در توییتر خود نوشت: «یقینا ملت قدرشناس ایران، نام و یاد و آثار این هنرمند محبوب را همواره در خاطره‌ها، زنده نگه خواهد داشت.»

محمدجواد ظریف، وزیر خارجه هم به مناسبت درگذشت شجریان متنی را منتشر کرد.

در بخشی از این پیام آمده است: «با کمال تاسف و تاثر مطلع شدم اسطوره بزرگ هنر، موسیقی و آواز ایران‌زمین و سفیر پرافتخار پارسی‌گویان جهان، استاد محمدرضا شجریان در اربعین سیدوسالار شهیدان حضرت اباعبدا... الحسین(ع)، رخت انا الیه راجعون بر تن کرد، تن خاکی را به خاکیان و جان و دل را به افلاکیان سپرد و از میان ما پرکشید. برای آنانی که سال‌ها با صدای روحانی این شجره هنر ناب افطار کردند، عمری مهمان مناجات او در سحرگاهان و همراه همیشگی نغمه‌های دل‌انگیزش در خلوت و جلوت، بزم و رزم و ضیافت و سیاحت بودند؛ محمدرضا شجریان یک نام همواره ماناست.»

بر آستان جانان

محمدرضا شجریان، استاد فقید آواز ایران امروز در شهر طوس به خاک سپرده می‌شود

گروه فرهنگ و هنر

بیشتر شعرهای خوب و حزن‌انگیزی که طی سالیان دراز خوانده بود، حالا به کار زمزمه، همنوایی و تاثر و اشک ریختن می‌خورد. دلبر برفت و دلشدگان را خبر نکرد، گر ز حال دل خبر داری بگو، مرغ سحر ناله سر کن، بی‌تو به سر نمی‌شود، سینه مالامال درد است ای دریغا مرهمی، غم زمانه خورم یا فراق یار کشم، ببار ای بارون ببار و... حتی مرور ربنای خاطره‌انگیز و قرائت سوره‌های قصص، انعام، فجر، بلد، فتح و نمل از مجموعه دو قسمتی «به یاد پدر» هم بسیار به کار این روزها و این لحظات می‌آید. محمدرضا شجریان در روز و شبی که آسمان، به خوبی و با همراهی کامل با دل طرفداران شجریان، آواز و موسیقی سنتی ایران «ببار ای بارون ببار، با دلم گریه کن خون ببار...» را صرف کرده بود و بی‌وقفه می‌بارید، از دنیا رفت و ما را با انبوهی از خاطرات خوش موسیقایی و آثار ارزشمند و ماندگار تنها گذاشت. البته آقازاده و ماترک گرانبهایی چون همایون شجریان که با نبوغ و استعداد و پشتکاری مثال‌زدنی ادامه دهنده راه پدر است، بر نامیرایی محمدرضا شجریان مهر تایید می‌زند و در تلخی این روزها، نشان امیدواری است.

محمدرضا شجریان اول مهر سال ۱۳۱۹ در مشهد مقدس به دنیا آمد؛ حوالی طوس، جایی که امروز در جوار آرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی و مهدی اخوان ثالث به خاک سپرده خواهدشد. شجریان، موسیقیدان و خواننده سبک اصیل ایرانی بود. به جز خوانندگی، ریاست شورای عالی خانه موسیقی ایران، تاسیس گروه شهناز، ابداع چند ساز موسیقی، قرائت قرآن، خوشنویسی خط نستعلیق و معلمی هم در کارنامه و تجربیات وی دیده می‌شود.

یک قاری برجسته

او که خواندن را از کودکی آغاز کرد، ابتدا تحت تعلیم پدرش مهدی شجریان قرار گرفت که از قاریان برجسته مشهد بود. وی بعدها برای ادای دین به پدرش، مجموعه‌ای دو قسمتی به عنوان به یاد پدر را منتشر می‌کند که تلاوت آیاتی از قرآن بود. او در همان کودکی چند سالی به تلاوت قرآن ادامه می‌دهد و حتی در مسابقه‌ای جهانی هم حائز رتبه می‌شود. این عقبه مذهبی در ترکیب با استعداد موسیقایی، منجر به خواندن دعای ربنا شد که اثری ماندگار و فراموش نشدنی است.

شجریان اواخر دهه ۳۰ با یک معلم موسیقی آشنا می‌شود و بعد هم سراغ یادگیری سنتور می‌رود و کمی بعد هم به خوشنویسی رو می‌آورد و حتی درجه ممتاز این رشته را دریافت می‌کند.

پدر شجریان چندان خوش نداشت پسرش به سمت موسیقی و آواز کشیده شود و ترجیح می‌داد محمدرضا بیشتر به عنوان یک قاری قرآن شناخته شود و فعالیت کند. اما پسر با نام مستعار سیاوش بیدگانی در رادیو می‌خواند و پدرش وقتی متوجه شد سبک و سیاق پسرش در موسیقی، با موسیقی رایج آن زمان متفاوت است، موافقت کرد محمدرضا با نام و نام خانوادگی اصلی‌اش بخواند.

شجریان جوان به جز فعالیت در موسیقی و آواز، با ورزش هم بیگانه نبود و تصاویر جالبی از او هنگام مسابقات فوتبال، والیبال و دو و میدانی (پرش سه گام) موجود است. به ویژه در این آخری در مسابقاتی، رتبه دوم را هم به دست آورد.

آثار ماندگار

به‌تدریج شجریان در موسیقی و آواز به شهرتی دست یافت و طی همکاری با گروه‌های چاووش، شیدا، عارف و آوا و فعالیت در گروهی که خودش بنیان گذاشت (شهناز)، تصنیف‌ها و آوازهای ماندگار و تاثیرگذاری خواند و یکی از موفق‌ترین و محبوب‌ترین خواننده‌های موسیقی سنتی ایران شد. آلبوم‌های شجریان از پرطرفدارترین آثار دنیای موسیقی بودند و بارها شنیده شدند. آستان جانان، بیداد، نوا (مرکب خوانی)، دستان، دود عود، دل مجنون، سرو چمان، دلشدگان، یاد ایام، شب سکوت کویر، زمستان است، فریاد، همنوا با بم، ساز خاموش و... تنها برخی از آلبوم‌های موفق و بارها شنیده‌شده شجریان هستند. به جز این دوستدارانش خاطرات بسیاری هم از کنسرت‌هایش در داخل و خارج از کشور دارند.

پرافتخار

شجریان که نشان شوالیه (نشان عالی وزارت فرهنگ و هنر دولت فرانسه)، نشان عالی هنر برای صلح، جایزه بنیاد آقاخان، جایزه بیتا، جایزه پیکاسو، نشان موتزارت و... را در کارنامه افتخاراتش داشت، در دو سال به خاطر آلبوم‌های فریاد و

گر ز حال دل خبر داری بگو

«دلشدگان»، «ابجد» و «زمستان است» ۳ فیلمی هستند که نام محمدرضا شجریان را در تیتراژ خود دارند

علی رستگار
روزنامه‌نگار

حال ما حال شاهزاده ترک در «دلشدگان» علی حاتمی است پای پله‌های تالار موسیقی وقتی طاهر را با حال نزار و افتاده و درحال احتضار می‌بیند (با چشم‌های بازِ نابینا) که مشغول آواز خواندن این شعر حافظ در بیات ترک است: «غلام چشم آن ترکم که در خواب خوش مستی/ نگارین گلشنش روی است و مشکین سایبان ابرو». نشت خون به دستمال سفیدی که در دستان طاهر است، خبر از صید شدن به تیر غمزه چشم آن کمان ابرو می‌دهد. دلدادگی شاهزاده نابینای ترک و طاهر، استاد آواز ایرانی هم حکایتی دارد؛ اولی به صدا و چشم دل عاشق شده و دومی به دیده و چه حلقه وصلی بهتر و خوش‌تر از صدای سحرانگیز محمدرضا شجریان که آواز و تصنیف خوانی‌اش، بر مانایی دلشدگان مهر تایید می‌زند.

طاهر که به عنوان خواننده و استاد آواز در زمان احمدشاه قاجار همراه یک گروه موسیقی برای ضبط صفحه به پاریس رفته، از هر فرصتی برای تمرین آواز استفاده می‌کند. تصنیفی که دقیقه ۳۷ فیلم و با اشعاری از مولانا و حافظ می‌شنویم، هم روح و جان ما را صیقل می‌دهد و هم شاهزاده ترک را به سمت این صدای روح نواز می‌کشاند: «گر ز حال دل خبر داری بگو/ ور نشانی مختصر داری بگو/ مرگ را دانم ولی تا کوی دوست/ راه اگر نزدیک‌تر داری بگو».

بعد از پایان آواز، شاهزاده نابینا به طاهر نزدیک‌تر می‌شود و پاداش و دستمریزاد صدای طاهر را با حسن جمال می‌دهد، حق همسایگی را بجا می‌آورد و خواننده را گرفتار دل می‌کند. گفت‌وگوی لیلا (شاهزاده ترک) با طاهر یکی از دلپذیرترین مصاحبت‌های عاشقانه تاریخ سینمای ایران است. لیلا (لیلا حاتمی ۱۹ ساله) سر صحبت را اینچنین باز می‌کند و این‌گونه از خوش الحانی طاهر می‌پرسد: «تا این هنگام شب بود و ظلمت؛ پرتو آوازی که بیدارم کرد از آنِ کیست؟» که طاهر (امین تارخ) فروتنانه خود را به نفعِ شکوه شعر کنار می‌کشد و همه چیز را به «عشق» و «حکایت دل» حواله می‌دهد. درواقع طاهر به جای معرفی پرغرورش برای برخورداری از موهبت چنین صدای دلبرانه‌ای، به منشا آن اشاره می‌کند: عشق. طاهر اگر عاشق نبود، آن همه ذوق و استعداد هم چنین جلوه باشکوهی پیدا نمی‌کرد.

آوازهای «ما دلشدگان خسرو شیرین پناهیم» و «پاسبان حرم دل شده‌ام» و تصنیف‌های «گلچهره مپرس...»، «غلام چشم آن ترکم...» و «گلچهره مریز...» جلوه‌های دیگری از عاشقی طاهر است؛ عشقی که با ترکیبی از شیفتگی طاهر به آواز و موسیقی و دلبستگی به شاهزاده نابینا، محرک تام و تمام قصه دلشدگان است. آن چیزی که بیماری طاهر را تسریع می‌کند و «راه نزدیک‌تر» را به او نشان می‌دهد، «حذف آواز از پروگرام کنسرت» است که میرزا محمود مهندس (محمدعلی کشاورز) درست در آستانه برگزاری کنسرت از آن خبر می‌دهد. بعد از آن حتی دلداری و غمخواری آقافرج بوسلیک (اکبر عبدی) هم افاقه نمی‌کند.

تقدیر طاهرخان بحر نور، ناکامی در عشق (در هر دو وجهی که ذکر آن رفت) و مردن در غربت و پای پله‌های تالار موسیقی پاریس است.

در این سال‌ها نقدهای زیادی درباره لب زدن اشتباه و ناهماهنگ بازیگر موقع آواز و تصنیف شجریان مطرح شده، اما ظاهرا این خواست خود شجریان و حسین علیزاده آهنگساز فیلم بود که این صحنه‌ها با لب زدن امین تارخ برگزار نشود. چون صدای شجریان به قدری برجسته و آشنا بود که حتی بهترین و هماهنگ‌ترین لب زدن بازیگر هم آشنازدایی نمی‌کرد و هیچ کس باورش نمی‌شد این صدای خواننده‌ای به نام طاهر است.

با این حال و با این‌که علی حاتمی، به خوبی و با دیالوگ‌ها و فضاسازی‌اش، عشق میان طاهر و لیلا و ادای دین به موسیقی و آواز ایرانی را به تماشاگر منتقل می‌کند، اما ای کاش تصمیم دیگری برای بهره‌گیری از صدای شجریان در صحنه‌ها می‌گرفت. چون الان به نظر می‌رسد قرار بوده بازیگر به جای خواننده لب بزند اما در این کار توفیقی به دست نیاورده و موفق نیست. شاید اگر صدای شجریان را بدون حرکات صورت و تلاش بازیگر برای لب زدن می‌دیدیم، با فضایی باورپذیرتر روبه‌رو بودیم. با این حال تماشاگر به‌طور جداگانه هم حال صدای شجریان را می‌برد و هم قصه دلدادگی طاهر را دریافت می‌کند، درحالی‌که اگر می‌شد حاتمی، شجریان و علیزاده به راهکار دیگری برسند، وحدت صدا و تصویر هم اتفاق می‌افتاد و تاثیرگذاری و باورپذیری این سکانس‌های آواز و تصنیف‌خوانی هم بیش از اینها می‌شد.

به جز دلشدگان (۱۳۷۰)، ابجد به کارگردانی ابوالفضل جلیلی و محصول سال ۸۱ و زمستان است به کارگردانی رفیع پیتز محصول سال ۸۴، دو فیلم دیگری هستند که به‌طور رسمی از صدای شجریان بهره گرفتند. قصه فیلم اول که تاکنون به نمایش درنیامده، درباره نوجوانی است که خانواده‌اش موافق علاقه‌مندی او به هنر نیستند. تصنیف‌های «دولت عشق» و «ای ایران ای سرای امید» از جمله آثار شجریان است که در ابجد شنیده می‌شود. قصه فیلم دوم هم قصه رنجوری

تا داغ، دل‌مان را ذوب کند

مروری بر آخرین حسرت‌های‌مان از آن حنجره جادو، محمدرضا شجریان

گروه فرهنگ و هنر

در این روزها کم دلمان نلرزیده؛ یکی‌اش هم آن بارهای بار که فاصله خانه تا بیمارستان جم را پیمودید. بس که این بیمارستان برایمان بدشگون شده از مرگ عباس کیارستمی.

به قول حسین علیزاده، چرا غصه‌دار باشیم؟ «شجریان بذر عشق در دل ما کاشته و تا عشق است، او را از دست نخواهیم داد.

بله... شجریان پیروز این زندگی بود.» حالا بارهای بار این جمله را می‌خوانم. همین سطر آخر را. بارهای بار همه حسرت‌ها و غبن‌ها و از دست دادن‌ها را مرور می‌کنم. همه آخرین بارهای شما را برای خودمان.

آخرین کنسرتی که در تهران برگزار شد

آخرین بار که روی صحنه رفتید و خواندید، تیر ۱۳۸۷ بود. با گروه «شهناز» در تالار بزرگ کشور. در حالی با تأخیر روی صحنه آمدید. محمدرضا شفیعی‌کدکنی و هوشنگ ابتهاج مهمان‌های ویژه بودند. گروه با همان لباس‌های رنگی اجرای سال‌های گذشته در تهران و اصفهان به صحنه آمدند. تنظیم صدا مشکلاتی را در اجرا به‌وجود آورد. تا جایی که باعث عصبانیت‌تان شد. اول «رندان مست» را خواندید. بعد تذکر دادید اگر موبایل‌ها را در جیب نگذارند، دیگر اجرا نمی‌کنید. در ادامه «چشم یاری»: ما زیاران چشم یاری داشتیم/ خود غلط بود آنچه می‌پنداشتیم. بعد «باد صبا»، «مرغ خوشخوان» در دستگاه شور و تقاضای اجرای «مرغ سحر» از سوی حاضران که در دوشب نخست کنسرت جواب داد. نهم تیر اما آخرین روز اجرا بود. آنها که در خرید بلیت اینترنتی موفق نشده بودند، از ساعت ۱۷ مقابل تالار بزرگ کشور می‌ایستادند تا بلکه به شکلی در این سالن راه باز کنند. عواید اجرا هم می‌رسید به ساخت مقبره شمس تبریز.

آخرین کنسرتی که در قونیه برگزار شد

چهارم مهر ۱۳۹۴ در قونیه؛ پنج سال پیش. در مرکز فرهنگی کولتور و در سالن «سلطان ولد» به دعوت دولت ترکیه. همان کنسرت که با استقبال علاقه‌مندان و عاشقان شمس و مولانا برگزار کردید. کنسرتی در مایه‌های ماهور، راست پنجگاه و افشاری با تصنیف‌های «صورتگر نقاش» مجید درخشانی و «باور نکردی» و «بانگ دهل» مولانا. همان اجرا که فریاد «مرغ سحر» حاضران باردیگر اعضای گروه‌تان را به صحنه کشاند و این تصنیف مرتضی‌خان نی‌داود حال همه را دگرگون کرد. در آن اجرا از همه‌جا آمده بودند؛ از هند، پاکستان، افغانستان، ژاپن، کره‌جنوبی، تاجیکستان، جمهوری آذربایجان، آمریکا، کانادا و فرانسه و مشهد، کرمان، تهران، شیراز، اصفهان و خوی. سالن ۷۰۰ نفری «سلطان ولد» میزبان ۱۴۰۰ نفر شده بود و بسیاری ایستاده بودند. آن روزها ما همچنان امیدوار بودیم بلیت برگشت از ترکیه را گرفتید، خودتان را به تهران برسانید؛ به تالار وزارت کشور. اما آن تصویر، امروز حسرت بی‌پایان‌مان شده است.

کنسرتی که قرار بود برگزار شود و بیماری نگذاشت

فروردین ۱۳۹۵ قرار بود بروید ارمنستان و کنسرت بگذارید. اما چه شد؟ یک پیام ویدئویی برایمان پر کردید. آمده بودید عید را تبریک بگویید، که با چهره‌ای دگرگونه و موهای کوتاه گفتید: «خود من هم با یک مهمان ۱۵ ساله‌ای سال‌هاست که آشنا هستم و دوست شدیم با همدیگر و الآن هم من به خاطر او اینجا ایستاده‌ام و طبق دستور

یادداشت

گلبانگ سربلندی در شهر

رضا سلیمان نوری
خراسان پژوه

مشهد دیروز یکی از خاص‌ترین روزهای تاریخ معاصر خود را پشت سر گذاشت. روزی که تقریبا همه مردم آن را با بهت و حیرت شروع کردند و به پایان رساندند؛ بهت و حیرتی ناشی از کوچ مردی که در ذهن گروه‌های مختلف مردم این شهر خاطره‌ای از خود بر جای گذاشت. یکی او را با «مرغ سحر» می‌شناخت و دیگری با «ایران سرای امید» سال‌های آغازین انقلاب و دیگری هم با او همنوا با بم شده بود و دیگری هم... و البته همه این گروه‌ها و اندیشه‌های مختلف مشهد او را با «ربنای» ماه رمضان می‌شناختند. این گونه بود که همه در حیرت بودند و برای هر کدامشان عزیزی از دست رفته بود. حیرتی که در خیابان‌های اصلی شهر با خلوتی و سکوت همراه بود. سکوتی که هرچه به سوی توس و آرامگاه خداوندگار سخن حکیم فردوسی توسی می‌رفتیم، کم و کمتر می‌شد و جایش را به صداهای مختلفی می‌داد که هرچند فرق می‌کردند، اما همه از یك حنجره خارج‌شده بودند؛ حنجره‌ای که صاحبش دیگر در میان ما نیست؛ حنجره استاد محمدرضا شجریان؛ خسرو آواز ایران. مردی که هر چند شرایط به گونه‌ای در سال‌های آخر فعالیت هنری‌اش شد که آرزومند سردادن آوازی در زادگاهش شود، اما حیرتمندان پرواز آسمانی‌اش این امر را به شیوه خود جبران کردند و در حالی رهسپار مکانی که قرار است آرامگاه ابدی‌اش شود، یعنی توس حکیم سخن شدند که هرکدام صدای آنچه از او دوست می‌داشت را نه تنها از ضبط خودروی خود پخش می‌کرد، بلکه همان را هم زمزمه می‌کردند. گویی هزاران شجریان در شهر مشهد به خوانش پرداخته‌اند. خوانشی که خوانندگانش وقتی مقابل باغ آرامگاه توس رسیدند، یك حنجره شد.

حنجره‌ای که بیش از همه چیز «مرغ سحر» سر می‌داد و البته گاهی هم یکصدا «ایران ای سرای امید» می‌خواند تا همگان بدانند همان گونه که تابلوهای بسیار نصب شده در دو مسیر سه‌راه فردوسی و بلوار توس تا آرامگاه خداوندگار سخن بیان کرده «بر آستان جانان گر سر توان نهادن/گلبانگ سربلندی بر آسمان توان زد.»

نبرد با بیماری روی خط زمان

آخرین روزهای زمستان ۱۳۹۵ بود که غمگین‌ترین پیام نوروزی استاد شجریان منتشر شد. او با لبخند اما موهای تراشیده، رو به ما نشسته بود و درباره احوالاتش سخن می‌گفت. آرزوی امید و خوشی کرد، به‌خصوص برای جوانان این سرزمین و بعد به مهمان ۱۵ ساله‌ای اشاره کرد که به حکم او موهایش را تراشیده است. شجریان که این ویدئو را خارج از کشور ثبت کرده بود، از بازگشتش به ایران خبر داد و این‌که به دنبال کارهای هنری خواهد آمد. بعد از این توضیحات سربسته که اشاره‌ای داشت به سرطان کلیه، سال‌های نبرد با بیماری آغاز شد.

- شهریور ۱۳۹۴ / اولین مراجعه جدی به بیمارستان
- ۴ مهر ۱۳۹۴ / آخرین کنسرت در شهر قونیه
- سایت دل‌آواز خبر داد که کنسرت بعدی ۱۲ فروردین ۱۳۹۵ در ارمنستان خواهد بود.
- ۲۸ اسفند ۱۳۹۴ / اعلام خبر ابتلا به سرطان
- استاد شجریان با موهای تراشیده در یك ویدئوی کوتاه اعلام کرد که سال‌هاست مهمان ناخوانده‌ای دارد.
- اردیبهشت ۱۳۹۵ / بازگشت به ایران و پایان فعالیت حرفه‌ای
- از ابتدای سال ۱۳۹۵ تا همین روزهای میانه مهرماه استاد در خانه بوده و تا امروز چهار بار به بیمارستان مراجعه کرده و فقط در سه‌عکس و یك ویدئو دیده شد.
- آخرین نوبت‌های بستری در بیمارستان
- طی پنج سال اخیر بارها استاد شجریان برای درمان در بیمارستان بستری شده است که در دو دفعه آخر وضعیت بسیار نگران‌کننده بود:
- مرداد سال ۱۳۹۹ / به دلیل افت سطح هوشیاری و شوك عفونی
- مهر سال ۱۳۹۹/ به دلیل افت سطح هوشیاری و شرایط بحرانی
- ۱۷ مهر سال ۱۳۹۹/ وفات